

# پذیرش تخریب فردی یا رعایت مصلحت جمعی؟

(کندوکاوی روانشناختی در استعفای دکتر ظریف)

غلامرضا خاکی

[www. Gholamrezakhaki.com](http://www.Gholamrezakhaki.com)

## اشاره

استعفای دکتر ظریف و بازتاب‌ها و تحلیل‌ها درباره چرائی آن، یکی از بحث‌های داغ این روزهای فضای سیاسی کشور است، این اتفاق بعضی را خوشحال و عده‌ای را مأیوس کرد. برپایه اظهارات خودایشان و تحلیل‌های پشت‌پرده‌ای، برای این استعفا، دلایل چندی را مطرح کرده‌اند. هر کدام از این دلایل اعتبار و ارزش و روایی خود را دارند. در میان این استدلال‌ها و علت‌یابی‌ها برای استعفا، یک علت زمینه‌ای جدی فراموش می‌شود و آن چند و چون پیچیدگی روان‌شناختی فرآیند مشاورت در چنین سطحی در فضای فرهنگ ایرانی بر محور جوانمردی و لوطی‌گری است. در این جستار کوشش می‌شود به این استعفا از این دیدگاه پرداخته شود.

## فرآیند مشاوره

در ادبیات کهن، مشاوران را «عقل منفصل» می‌نامیدند. مشاور یعنی کسی که دنباله نظام تولید ایده و فکر فرد مشورت‌گیر است. به سخن دیگر، مشاور نماد عقلی است که در موضوع و مشکل و شرایط کسی می‌اندیشد و درگیر می‌شود هرچند در خود او نیست.

امر مشاورت در طول تکامل جوامع به تناسب میزان مدرن‌شدن ساختارهای سیاسی و سازمانی نیز پیچیدگی‌ها و اشکال ویژه‌ای یافته‌است. گاهی مشاوران از نقش نظردهنده فراتر رفته و صفت اجرایی نیز یافته‌اند و در دستگاه اجرایی، از صاحبان قدرت شده و نقشی و وظیفه‌ای به عهده می‌گیرند. البته در ایران معاصر برای مشاوران و مشاورت انواع لطیفه‌های زشت نیز

ساخته شده و مقام مشاورت به عنوانی برای بیکاران و بلامصرفان تبدیل شده تا همچنان در بازی باشند زیرا نمی‌توان آنها را به دلایل قانونی و مصلحتی حذف کرد.

مشاوران به میزان تحمل و سعه صدر فرد مشورت‌خواه، رای حقیقی خود را به زبان می‌آورند و گاهی هم در خشم مشورت‌خواهان خودخواه به انواع بلاها مبتلا می‌شوند یا در زبونی شخصی خودشان به چاپلوسی تاییدگرانه و مداحانه رو می‌آورند و نان و نوای خویش را تدام می‌بخشند. تاریخ نشان می‌دهد تصمیم‌گیرانی که خود شیفته بوده و از مشاوران صادق و عالمی بهره‌مند نبوده‌اند زمینه شکست و سقوط خود را فراهم آورده‌اند.

### خطر عاطفه‌گرایی در عقلانیت اداری

در فرایند مشاورت، گاهی مشاورانی پیدا می‌شوند که از نظر شخصیتی عاطفی و هیجانی بوده و از تعهد حرفه‌ای و اخلاقی بالایی نیز برخوردار هستند، این گروه چنان در کار غرق می‌شوند که جایگاه خود را فراموش می‌کنند و با فردی که به او مشورت می‌دهند به دلیل سوابق، احساس وحدت در کار پیدا می‌کنند و خود را با او بی‌مرز و فاصله احساس می‌کنند. این نوع مشاوران رفته رفته بر این گمان می‌روند که آنچه اینان درست می‌دانند فرد مشورت‌گیر نیز درست خواهد دانست و تصمیم ایشان و تحلیل ایشان پذیرفته می‌شود. همانطور که گفته شد این احوال بخشی از آن ریشه در شخصیت مشاوران دارد و بخشی دیگر ناشی از علائم خواسته و ناخواسته‌ای تاییدگرانه و حمایتی است که آن صاحب منصب به فرد مشاور می‌فرستد و او را به خطا می‌اندازد. در چنین فضایی چنانچه فرد تصمیم‌گیر، در حوزه موضوعات فی مابین، تصمیمی بگیرد که با دیدگاه‌های مشاور تفاوت بنیادین و جدی داشته باشد و او را در جریان نگذاشته و قانع نکرده باشد، تمامی هویت و نظام عاطفی مشاور به خطر می‌افتد و احساس نوعی بازی خوردگی و ابزارشدگی به او دست می‌دهد. او برای رهائی از چنین جدال درونی دو کار پیش رو دارد:

(۱) ارتباطش را در نقش مشاور قطع و صحنه را ترک می‌کند

(۲) اگر به دلایل شخصی یا فراشخصی قادر به گسستن از سیستم نباشد، شور و شتاب خود را از دست داده و دیگر مانند گذشته کت در نمی‌آورد و در حاشیه مسائل حرکت می‌کند و کسی

می‌شود که منتظر نامه‌ای می‌ماند تا به او ارجاع شود و دیگر خود آغازگر کاری نوآورانه و خلاقانه نمی‌شود...۱

## نتیجه‌گیری

به گمان نگارنده، افزون بر دلایلی که این روزها درباره دلایل استعفای دکتر ظریف می‌گویند که هر کدام به جای خود قابل تامل است باید تحلیلی را هم که گذشت در استعفای دکتر ظریف وارد دانست. او بر سر دو راهی تخریب هویت فردی و رعایت مصلحت جمعی به این نتیجه رسید حتی اگر راضی به تخریب هویت فردی هم بشود، مصلحت جمعی را نمی‌تواند حفظ کند و اینگونه شد که به فکر قضاوت درباره خویش در تاریخ افتاد..

---

۱ خاطره‌ای درباره مشاورت آمیخته به احساس رفاقت

به یاد دارم در مجموعه‌ای سازمانی، مدیر عالی رتبه‌ای به دلیل اعتمادی که به من داشت، جریانی کاری را عهده دار شده و پیش می‌بردم. برای این کار سطوح گوناگون سازمانی را درگیر کرده‌بودم و آنان با اعتمادی که به من داشتند مشارکت خوبی را در یک فضای اداری مرده و منجمد از خود به نمایش می‌گذاشتند. ناگهان این مدیر چند تصمیم بدون مشورت با من درباره موضوع محوله گرفت که با فرآیند و روح عملی که من برای دیگران درباره شخصیت مدیر ادعا کرده بودم در تضاد مطلق بود. این تصمیمات او مایه آن شده‌بود که درباره دلایل کارهای او در میان عده‌ای تردیدهایی به وجود آید. بعضی‌بار تصمیمات او، اعتمادی که دیگران نیز به من داشتند را می‌زدود و جایگاه و قدرتی را که من برای پیش‌بردن آن کار سخت در یک ساختاری مجازی مکمل در داخل ساختار بوروکراتیک رسمی ایجاد کرده بودم تضعیف می‌کرد. مدتی ساکت ماندم می‌هراسیدم مرا به انحصارگرایی و شخصی‌سازی متهم کند اما فضای کار به شدت آلوده می‌شد. سرانجام سکوت را شکستم و بر سر موضوعات چندین بار بحث کردیم، به نظرم او استدلال‌های قانع‌کننده‌ای نداشت، روزی یکبار در حین بحث کلافه رو به من گفتم: آقای فلائی چرا فکر می‌کنی هر حرفی که شما می‌زنی، من باید بپذیرم؟! درست به خاطر دارم، بر اثر تیزی که از کمان دهان او پرتاب شد مرغ نطق من پرپر شد، حرفی نزدم و گفتگو را پایان دادم. بعد از آن گفتگو یک هفته تمام رنجیده به این اندیشیدم که آن همه احساس وحدت که من با ایشان داشتم خطا بود و این، بیش از ظرفیت یک رابطه اداری بود؟ سرانجام به چندوچون خروج از آن مجموعه رسیدم اما نگران بودم که مبادا با توجه به نقشی که به عهده گرفته بودم با رفتنم آن دوست مدیر تضعیف شود. من در دوراهی تخریب هویت و حفظ حرمت دوستی رسیده بودم. در این جدال درونی گردباد تغییرات سیاسی از راه رسید، هم او را برد و هم مرا.